**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010817**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که تمکن از تصرّف شرط هست، و به چه شکل شرط هست. یک روایتی درش بود که روایتی که در سندش علی بن سندی به کار رفته بود. آقای هاشمی می‌فرمودند که علی بن سندی را اگر همان علی بن اسماعیل بدانیم و قول نصر بن صباح را هم حجت بدانیم این می‌شود توثیقش کرد. حالا این که نصر بن صباح به عنوان غالی شناخته شده، یعنی ذکر شده بعد می‌گفتند غالی هست. خود کشی آن را به عنوان غالی معرفی می‌کند، حالا این که ما با وجود غالی بودن نصر بن صباح قولش را حجت بدانیم به چند تقریب می‌شود چیز کرد. یک تقریب این است که بگوییم نصر بن صباح اهل خبره است و حجیت اقوال رجالیین به اعتبار اهل خبره بودنشان هست. نصر بن صباح کتاب رجالی دارد معرفة الناقلین و کشی فراوان ازش نقل می‌کند، عیاشی ازش نقل می‌کند و اینها نشانگر این هست که اهل خبره است. حالا اینجا در پرانتز یک نکته‌ای را عرض بکنم، مرحوم آقای خویی در این که کشی ازش نقل می‌کند شبهه کرده و شبهۀ عجیبی هم هست. ایشان می‌گوید که در یک روایتی سعد بن عبد الله با یک واسطه از نصر بن صباح روایت کرده. سعد بن عبد الله-ی که متوفای حدود ۳۰۰ هست و خیلی مقدم بر کشی هست این اگر با یک واسطه نقل کند کأنّ کشی دیگر حتماً باید واسطه بینشان باشد. این که سعد بن عبد الله با واسطه نقل می‌کند در یک روایت، آن معنایش این نیست که سعد بن عبد الله نمی‌توانسته است مستقیم از او نقل کند. یک داستان خاصی است در رجال کشی خب آن داستان خاص را نصر بن صباح برای سعد بن عبد الله مستقیماً نگفته به یک کس دیگر، اصلاً ممکن است نصر بن صباح از سعد بن عبد الله کوچک‌تر هم باشد. داستان در رجال کشی نقل کرده یک کسی سهم امام داشت مانده بود سهم امام را به کی بدهد، با من مشورت کردند، گفتم باید به حاجز بدهد. حاجز یکی از وکلای ناحیۀ مقدسه است. این داستان را طبیعی است که، لازمه‌اش این نیست که حتماً، حالا حاج آقای ما گاهی اوقات بعضی داستان‌ها را، جرعه هست بعضی داستان‌ها از پسر عموی ما مجتبی نقل کرده، اسمش هم آنجا هست. آقا مجتبی از بسیاری از بچه‌های حاج آقا هم کوچک‌تر هستند. چون یک قضیه‌ای بوده خود حاج آقا نشنیده بودند از او شنیدند، از یکی نقل می‌کند. قصه را لازم نیست آن چیزی که یک خلطی اینجا هست، حاج آقا به یک تناسبی بحثی را مطرح می‌کردند. در یک روایتی هست در کمال الدین، صدوق با سه واسطه از سعد بن عبد الله نقل کرده. روایتی هست که محمد بن بحر شیبانی هم در آن هست. مرحوم صاحب قاموس الرجال در الاخبار الدخیله اشکال کرده که مرحوم صدوق پدرش شاگرد سعد بن عبد الله بوده، آنجا چطور شده سه واسطه واسطه شده؟ مرحوم آقای صافی در النقود التی فرع الاخبار الدخیله، چه مانعی دارد، یک جا مثلاً یک واسطه‌ای باشد یک جا سه واسطه‌ای باشد. حاج آقا گفتند در اینجور پاسخ درست نیست، نکته چیز دیگری است، باید به شکل دیگری پاسخ داد. آن این است که بعضی چیزها هست که به طور طبیعی در کتاب سعد بن عبد الله وارد شده خب کتاب سعد بن عبد الله پدر صدوق درک کرده و ازش روایت می‌کند و این که مطلبی که دارد به طور طبیعی در کتاب سعد بن عبد الله هست آن مستبعد هست که با سه واسطه نقل کند. ولی داستان را دارد سعد بن عبد الله نقل می‌کند. داستان ممکن است شفاهی برای یکی نقل کرده آن هم برای یکی دیگر نقل کرده آن هم برای یکی دیگر نقل کرده با ۳ واسطه به صدوق رسیده. فرق بین محتوای آن روایت، این که محتوای روایت یک محتوایی باشد به طور طبیعی در کتاب شخص باشد. آنهایی که در کتاب هست، کتاب معمولاً از طرق نقل می‌شود. و طرق یک چیزهای یک پارچه است و این تفاوت دارد بین نقلیاتی که براساس طرق هست و نقلیات شفاهی. حالا یک بحث خیلی مفصلی هست من الآن نمی‌خواهم وارد بحثش بشوم در بحث تحریفات نحوۀ برخورد ما با طبقۀ راویان در بحث تحریفات خیلی مهم است. این یک داستانی نصر بن صباح خودش در آن داستان بوده، آن داستان حالا یک بنده خدایی نقل کرده، آن بنده خدا هم ممکن است از نصر بن صباح کوچک‌تر، حتی از سعد بن عبد الله هم باشد. این هیچ درش. بله اگر هیچ جایی سعد بن عبد الله در روایت‌های زیاد ببینیم در همه جا واسطه می‌خورد. خب این می‌فهمیم که در همه جا واسطه می‌خورد پیداست طبقه‌اش یک طبقه‌ای هست که سعد بن عبد الله باید واسطه بگذارد. ولی نه این یک روایت. برای تشخیص طبقۀ راوی باید کثرت روایت و امثال اینها را دنبال کرد. این است که این هیچ وجه خاصی ندارد که ما. علی ای تقدیر نصر بن صباح کسی هست که کشی فراوان از او نقل کرده، عیاشی فراوان ازش نقل کرده، بگوییم اینها نشانگر کتاب معرفة الناقلین هم که کتاب رجالی هست داشته بگوییم این اهل خبره است و قول اهل خبره حجت است. خب ما این مبنا را قبول نداریم. و اقوال رجالیون را به حساب اهل خبره نمی‌دانیم. ما اصلاً حجیت قول اهل خبره را قبول نداریم مطلقا، نه کبرویا نه صغرویا، اجمال قضیه‌اش است دیگر. یک مقدار در بحث کبروی‌اش را من در جلد پنجم اصول هم به یک تناسبی بحث تقلید که آیا از باب رجوع به اهل خبره هست آن بحث کبروی‌اش را آنجا آوردم. هم بحث کبروی، هم بحث صغروی، آنجا در بحث کبروی‌اش آنجا یک اشاره‌ای به آن هست. ولی اجمالش در جای خودش، این یک نکته.

یک تقریب دیگر این هست که بگوییم که غلو نصر بن صباح ثابت نشده. چون شیخ طوسی در مورد نصر بن صباح می‌گوید و قیل انه کان من الطیارة غال. با قیل تعبیر می‌کند کأنّه نسبت به غلو نصر بن صباح ایراد دارد.

یک تقریب دیگر این هست که ما بگوییم ولو قیل هم نبود غلو از چیزهایی هست که شهادت رجالیون در مورد اینها حجیت ندارد. این را حالا فرض کنید غلو را اثبات بکنید یا اثبات نکنید. توثیق می‌خواهیم در نصر بن صباح. توثیق نصر بن صباح را از کجا استفاده می‌کنیم؟ ممکن است شخصی بگوید که کأنّه نصر بن صباح غلوش ربطی به امور مربوط به حدیث ندارد، از اینجاها بخواهد توثیق کند. عمدۀ قضیه یک نکته‌ای هست آن این است که نصر بن صباح راوی اصلی‌اش کشی است و عیاشی. این هر دوشان در موردشان گفتند یروی عن الضعفاء. در نتیجه ما راه حلی برای اثبات وثاقت نصر بن صباح نداریم. حالا کشی که با وجود، تصریح می‌کند از غالی، غالی است و چند جا به عنوان غالی بودن از نصر بن صباح یاد می‌کند با این حال ازش روایت کرده. البته به خصوص، ممکن است حالا این که مثلاً علی بن سندی همان علی بن اسماعیل هست یا نیست آن را بگوییم اینها چیزهایی نیست که وثاقت افراد، وثاقت متعارف افراد خیلی دخالت داشته باشد. یعنی انگیزۀ متعارف برای جعل در اینجور موارد نیست. دو تا بحث بود، در جلسۀ قبل عرض کردم، یک بحث این است که شهادت نصر بن صباح در وحدت علی بن اسماعیل و علی بن سندی معتبر هست یا معتبر نیست. یک بحث این است که حالا معتبر هم باشد بالأخره علی بن سندی با نصر بن صباح توثیق کرده، توثیق نصر بن صباح قبول هست یا قبول نیست. حالا فرض کنید ما بحث این که علی بن اسماعیل همان علی بن سندی هست نیست، این را بگوییم اینها انگیزۀ خاصی ندارد و همین که، این به طور طبیعی آدم اطمینان از قول امثال نصر بن صباح حاصل می‌شود. ولی در مورد وثاقت اینجور نیست که بگوییم ما اطمینان حاصل می‌شود. بنابراین اثبات وثاقت علی بن سندی از این طریق مشکل هست. عمده برای اثبات وثاقت علی بن سندی یک ۲، ۳ تا راه هست، یعنی ۲ تا راه در واقع که این ۲ تا راه خیلی درشان دخالت ندارد ما علی بن سندی را با علی بن اسماعیل یکی بدانیم یا یکی ندانیم. البته ما اینها را یکی می‌دانیم. این را حالا در جای خودش بحث مفصلش را کردم. اینها ۳ تا برادر هستند، سعد هست، علی هست و محمد. الآن تردید دارم محمد بزرگ‌تر است یا علی بزرگ‌تر است، یک بار من شاید گفته باشم کدامشان بزرگ‌تر است. این ۳ تا برادر، برادرهایی هستند. سعد بزرگ‌تر از همه است، آن روشن است. از طبقه‌اش کاملاً معلوم است سعد بزرگ‌تر است. سعد بن اسماعیل بن عیسی، علی بن اسماعیل بن عیسی، محمد بن اسماعیل بن عیسی، ظاهراً پسر عموهای احمد بن محمد بن عیسی هستند و آن سعد بن اسماعیل که استاد احمد بن محمد بن عیسی هم هست و فراوان احمد بن محمد بن عیسی ازش نقل می‌کند ولی آن اسماعیل ملقب به سندی بوده که در مورد هر ۳ تایشان هم، هم سعد بن اسماعیل، سعد بن سندی داریم، هم محمد بن سندی داریم هم علی بن سندی، هر ۳ شان، هم به عنوان اسماعیل، هم به عنوان السندی شناخته شده‌اند. این حالا اجمالش در بحث خودش. ولی عمده راه‌هایی که توثیق علی بن سندی را اثبات می‌کند ۲ راه هست. یکی اکثار روایت اجلا هست، محمد بن علی بن محبوب، صفار، سعد بن عبد الله، اینها ازش اکثار دارند و ما اکثار روایت اجلا را دلیل بر وثاقت می‌دانیم.

نکتۀ دوم این که علی بن سندی جزء مشایخ محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری هست و استثناء نشده توسط ابن ولید و من تبعه از روایت‌های محمد بن احمد بن یحیی. ما عدم استثنا از روایت‌های محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری صاحب نوادر الحکمة را دلیل بر وثاقت مروی عنه می‌دانیم. البته اگر اینها اثبات اتحاد بشود این قرینۀ دوم قوی‌تر می‌شود. چون غالبا محمد بن احمد بن یحیی با تعبیر علی بن اسماعیل ازش یاد می‌کند. علی بن سندی هم هست ولی در ذهنم هست بیشتر علی بن اسماعیل، البته معجم رجال را من نگاه کردم، فرصت نکردم به جامع الاحادیث نگاه کنم. البته به هر حال روایت محمد بن احمد بن یحیی به عنوان علی بن سندی هم کم نیست. معجم رجال ۶، ۷ موردی دیدم هست. ۶، ۷ مورد ما در بحث محمد بن احمد بن یحیی این مطلب را متذکر شدیم که باید روایت‌های محمد بن احمد بن یحیی از شخص به اندازه‌ای باشد که ما مطمئن باشیم که ابن ولید و صدوق و اینها به آن روایت برخورد کردند. و الا یک روایت، دو روایت کافی نیست و آنها به درد نمی‌خورد. توضیحش در جای خودش این مطلب. ظاهر فرمایش حاج آقا این نیست در این بحثی که در محمد بن احمد بن یحیی و استثنا ازشان چاپ شده این هست که حتی یک مورد هم نقل کند محمد بن احمد بن یحیی از یک نفر و استثناء نشده باشد آن دلیل بر وثاقتش است. به نظر ما این دلیل نیست، باید مقدار روایت محمد بن احمد بن یحیی از شخص به اندازه‌ای باشد که ما مطمئن باشیم که ابن ولید دیدتش و استثنا نکرده. به نظر می‌رسد که علی بن سندی این وصف را دارد. اگر با علی بن اسماعیل یکی باشد دیگر خیلی دیگر روشن‌تر می‌شود. چون روایتش خیلی زیاد می‌شود دیگر قطعاً نمی‌شود محمد بن احمد بن یحیی روایت‌های زیادش را ابن ولید و صدوق و اینها ندیده باشند. علی ای تقدیر عمدۀ راه این هست. عرض کردم خیلی وحدت علی بن اسماعیل و علی بن سندی در این بحث دخالت ندارد. پس ما علی بن سندی را به هر حال توثیق می‌کنیم. حالا بنابراین حالا تا اینجای بحث را ببینیم به کجا رسیدیم. تا این جای بحث این هست در این که فی الجمله تمام تمکن از تصرف، تمکن از تصرف شرط در ثبوت زکات هست بحثی نیست. ولی خب یک سری بحث‌های خاص دارد. این تمکن از تصرف، حالا ما تمام هم به کار نمی‌بریم. تمکن از تصرف دو تا واژه درش به کار رفته. یکی واژۀ تمکن، یکی واژۀ تصرف. در مورد هر دوی این واژه‌ها این هست که مراد از تمکن آیا قدرت شرعی را شامل می‌شود یا مراد از تمکن قدرت عقلی است، قدرت تکوینی است، این یک. آن تصرفی هم که آن قسمت هست آیا مراد از تصرف، تصرف خارجی است؟ یا تصرف اعتباری را هم شامل می‌شود؟ این بحثش را آقای هاشمی خوب اینجا موضوع بحث را باز کردند، مراجعه بفرمایید. من قبل از این که به بحث آقای هاشمی بپردازم یک نکته‌ای را که قبلاً در بحث آقای حکیم اشاره کردیم یک مقداری تکمیل بکنم بعد می‌آیم در بحث آقای هاشمی. مرحوم سید ۷ تا مثال در این بحث دارند، مواردی که تمکن از تصرف وجود ندارد. این ۷ تا مثالی که ایشان فرمودند، ۴ تایش، عین عبارت مرحوم سید را اینجا بخوانم.

«الخامس: تمام التمكّن من التصرّف فلا تجب في المال الّذي لا يتمكّن المالك من التصرّف فيه بأن كان غائباً و لم يكن في يده و لا في يد وكيله» یک «و لا في المسروق» دو «[و المغصوب][[1]](#footnote-1) و المجحود» در بعضی‌ها تعبیر می‌کنند و المجحود بغیر بیّنةٍ، یک کسی مال را به دیگری امانت داده، و هیچی هم بیّنه‌ای هم ندارد که اثبات کند مال مال من است. آن طرف هم بالا کشیده و قبول نمی‌کند که اصلاً این مال مال تو است. حالا ممکن است اصلاً مجحود به خاطر این که خیال می‌کند مال خودش است، لازم نیست فرض کنید که آن جاحد حتماً عالم باشند، امثال اینها. در مالمان هست خیال می‌کند مال پدرش بوده در مال پدرش بوده این خیال می‌کند که این مال بابایش است، قبول نمی‌کند و امثال اینها. مجحود بغیر بیّنة، می‌گوید اگر بیّنه داشته باشد خب می‌تواند اثبات کند و آن را پس بگیرد، و المجحود بغیر بیّنة. این هم سه.

«و المدفون في مكان منسيّ» این چهار «و لا في المرهون و لا في الموقوف و لا في المنذور التصدُّق به» پنجم و ششم و هفتم موردی هست که ممکن است بتواند تصرف بکند ولی تصرف کردن درش حرام است. یا اگر هم تصرف بکند تصرفش ممضا نیست. حالا آنها را بحث‌هایش را می‌کنیم. کسی که مرهون هست راهن برای خودش است ولی نمی‌تواند در آن تصرف کند. البته دست خودش هم باشد نمی‌تواند باز تصرف کند.

«و لا في الموقوف» مال وقفی را نمی‌شود. مال وقفی را نمی‌شود معامله کرد یعنی آن تصرفی که اینجا جائز هم نیست نه این که در این مال موقوف نمی‌شود تصرف کند. نمی‌شود شرعاً مال موقوف را نمی‌شود معامله رویش انجام بگیرد.

«و لا في المنذور التصدُّق به» آن چیزی که نذر شده که به آن تصدق داده بشود. من نذر کردم که اگر مریضم خوب شد این گوسفند را صدقه بدهم. می‌گویم در زمانی که معلوم نیست آن مریض خوب می‌شود یا نمی‌شود حق فروش گوسفند ندارد، یک نوع عدم تمکن از فروش گوسفند شرعاً حاصل می‌شود و اگر بفروشد به اصطلاح معامله‌اش باطل است. سه تا مثال برای عدم تمکن شرعی است. حالا من الآن نمی‌خواهم، یک دقت‌هایی دارد که بعداً دقت‌ها را در موردش صحبت می‌کنیم. جناب آقای هاشمی ببینید. در چهار مورد اوّل که عدم تمکن تکوینی داریم بحثی در، بحث آنچنانی در این که زکات واجب نیست نداریم. ولی بحث این هست که آن تمکن از تصرف آیا در جایی که تمکن شرعی از تصرف ندارد آیا آن هم ملحق به جایی که تمکن عقلی ندارد هست؟ یا نه؟ ملحق به آن نیست؟ مرحوم آقای حکیم یک بحث‌هایی را مطرح کردند، محصل فرمایش آقای حکیم این است که این تصرفی که اینجا هست مراد از تصرف تصرف تکوینی مراد است، نه تصرف اعتباری. ولی آن تمکن از تصرف را تمکن را اعم از تمکن شرعی و عقلی می‌دانند. یعنی می‌گویند باید مکلّف تمکن داشته باشد شرعاً و عقلاً در تصرّف تکوینی در مال. این در کلام آقای. آن مطلب اوّلش را با بیاناتی اثبات می‌خواهند بکنند که ما مناقشاتی کردیم در مورد آن مطلب اوّلش. ایشان می‌گویند که در روایات شرط شده که در دستش باشد غائب نباشد این مراد از این که غائب نباشد یعنی بتواند درش تصرّف تکوینی بکند. بتواند ازش انتفاع ببرد، اعدامش کند، از بینش ببرد و امثال اینها. که ما گفتیم خیلی همچین روشن نیست که صرفاً به جهت تصرف تکوینی باشد. ممکن است تصرف اعتباری هم البته تصرف اعتباری متعارف. یعنی مالی که از دست انسان غائب است این مال را نه می‌تواند درش تصرف کند تکویناً. و هم مالی که در اختیار انسان قرار می‌گیرد این مال هم می‌تواند او را بفروشد تکویناً هم شرعاً. حالا این را بعد مفصل‌تر دوباره توضیحش را می‌دهم. آن را الآن نمی‌خواهم صحبت کنم. آقای حکیم در مورد این که اگر قدرت شرعی نداشته باشد بر تصرف تکوینی، این هم زکات ندارد، این را می‌گوید از ادله آن مورد ادله این هست که چرا نمی‌تواند در مال تصرف کند؟ چون غائب است. از جهت عجز خارجی هست نه از جهت عدم اجازۀ شرع، منع شرعی منشأ نشده که نمی‌تواند. این را چجوری ما تعمیم بدهیم؟ این تعمیم را با القا خصوصیت و اینها درست می‌کنیم. من عبارتش را برایتان بخوانم.

نعم مورد النصوص، چون بعد از این که مطرح می‌کند که مراد از تمکن از تصرف، تمکن از تصرف خارجی هست، بعد می‌فرماید فلا یکفی فی ثبوتها القدرة علی بعض تصرفات الاعتباریة. مراد از این تصرف، تصرف اعتباری نیست. تصرّف تکوینی مراد است. تصرف خارجی تعبیر می‌کند.

«نعم مورد النصوص العجز الخارجي الناشئ من كون المال مدفوناً أو غائباً، أو كون صاحبه غائباً عنه، فالتعدي إلى العجز الشرعي من التصرف»

این تصرف مراد تصرف تکوینی است، ولی عجزش، عجز شرعی است.

«فالتعدي إلى العجز الشرعي من التصرف- لتعلق حق الغير مثلا-» این که شخص نمی‌تواند درش تصرف کنند دو قسم است. این آقای هاشمی هم دارد. یک موقعی شارع منع تکلیفی کرده، گفته جائز نیست تصرف کنید. یک موقعی منع وضعی کرده، یعنی حق دیگری را درش قائل شده. آن مالیتی که من نسبت به آن دارم آن مالیت را با اثبات حق دیگری در شیء پایین آورده. حالا ایشان بحث اثبات حق را می‌کند که خب اثبات حق یک مقدار، آن بحث چیز را مطرح نمی‌کند، بحث این که قدرت یعنی عجز شرعی به اعتبار این که مثلاً جائز نیست، نه،

«فالتعدي إلى العجز الشرعي من التصرف- لتعلق حق الغير مثلا- لا بد أن يكون من جهة فهم عدم الخصوصية، و لو بقرينة مناسبة الحكم و الموضوع.»

حالا این را در مناسبت حکم و موضوع و این فهم عدم خصوصیت بحثش را بعدا من مفصل‌تر بحث می‌کنم.

«أو يتمسك بإطلاق: (لا يقدر) في خبر زرارة، و‌ (لا يصل) في صحيح ابن أبي محمود و نحوهما.»

می‌گوید یک روایتی ما داریم آن روایت تعبیر کرده که، روایت ابن ابی محمود می‌گفت مالی که به مالک نمی‌رسد این مال زکات ندارد. در روایت، روایت زراره هم بود که ما عمن رواه آن را گفتیم درستش هست. آن تعبیرش این بود لا یقدر علی اخذه. در روایت صحیح ابن أبی محمود این هست: الرجل یکون له الودیعة و الدین فلا یصل الیهما. آن یکی این بود که لا یقدر علی اخذه. ایشان می‌گوید لا یقدر علی اخذه ممکن است ما بگوییم که آن مالی را که در دست من هست ولی شرعاً نمی‌توانم درش تصرف کنم، حالا قدر مسلمش موردی که لتعلق حق الغیر مثلا. آن جاها این بگوییم که اطلاق لا یقدر در این مورد می‌شود. یعنی برای این که شخص قدرت داشته باشد باید هم قدرت تکوینی داشته باشد هم قدرت شرعی.

حالا به تناسب من یک مثالی می‌زنم که این مطلب اطلاقی که ایشان مطرح می‌کنند یک مقداری شاید روشن‌تر باشد. بنده خدایی می‌گفتش که روحانی کاروانشان گفته بود کسی که طواف نسا انجام نداده دیگر نمی‌تواند با همسرش مباشرت کند. ... حالا خیال کرده بوده که عجز تکوینی حاصل می‌شود در حالی که مراد گاهی اوقات نمی‌تواند یعنی عجز تشریعی دارد، یعنی جائز نیست. نمی‌تواند تعبیر در جایی که جائز نیست همین تعبیر به کار می‌رود. این اطلاق، این تعبیر.

ولی به نظر می‌رسد که استعمالات مختلف است. گاهی اوقات لا یقدر در خصوص عجز تکوینی به کار برده می‌شود به خصوص لا یصل که روشن‌تر است. لا یصل ظهورش در عدم وصول تکوینی واضح‌تر هم هست. لا یقدر هم همینجور است، علاوه بر این که حالا آن روایت زراره به نظر من از جهت سندی معتبر نیست آن هیچی. منهای آن این که لا یقدر اطلاق داشته باشد قدرت تکوینی را هم اختصاص نداشته باشد قدرت تشریعی را هم بگیرد و اینها این واضح نیست. می‌گویم احیاناً در یک معنای اعم به کار می‌رود به خاطر وضوح این است که کسی طواف نساء انجام ندهد که عجز تکوینی بر او حاصل نمی‌شود. خود همین وضوح عدم دخالت طواف نساء در قدرت تکوینی منشأ می‌شود اصلاً ظهور پیدا کند در خصوص قدرت تشریعی. ولی بحث سر اینجا نیست. بحث در جایی هست که یک همچین قرینه‌ای وجود نداشته باشد. فرد ظاهرش قدرت تکوینی باشد مثل ما نحن فیه. ما نحن فیه غائب فرد ظاهرش این است وقتی غائب است، مدفون است، منسی است، مجحود است، امثال اینها من نمی‌توانم درش تکوینا تصرف کنم. اما این که موردهایی که تکویناً بتوانم درش تصرف کنم آن همچین ظهوری را ندارد. حالا اینجا من یک بحثی را، بعضی‌ها به اجماع تمسک کردند. گفتند اجماعی است که قدرت تکوینی و قدرت شرعی هر دویش معتبر هست. آقای منتظری اینجا مناقشه می‌کنند در اجماع می‌گویند آن اجماعی که در مسئله هست اجماع برای عناوین خاصه هست و ما اجماع بر قدرتی که عمدۀ اجماع، اجماعی هست که در تذکره هست و در تذکره این اجماع بر عناوین خاصه است. حالا من عبارت تذکره را می‌خوانم و بعد رفقا ملاحظه بفرمایند که بحثی که آقای منتظری کردند. حالا من یک نکته‌ای قبل از این که این عبارت را بخوانم عرض بکنم، ما ۵ تا کتاب را در این بحثمان محور قرار می‌دهیم. در مطالبی که در این ۵ تا کتاب هست را رفقا حتماً ببینند. کتاب آقای خویی، کتاب آقای حکیم، کتاب آقای منتظری، کتاب مرحوم آقای خوانساری جامع المدارک و کتاب آقای هاشمی. من خودم کتاب‌های دیگر را هم می‌بینم ولی ما محوریتی که قرار می‌دهیم این ۵ تا کتاب هست. اگر نکتۀ مهمی در این ۵ تا کتاب وجود داشت سعی می‌کنم در بحث مطرح کنم، بنابراین دوستان حتماً این ۵ تا کتاب را قبل از بحث ببینند.

عبارت تذکره این هست، «يشترط في وجوب الزكاة تماميّة الملك‌» ایشان می‌گوید «و أسباب النقص ثلاثة: منع التصرف، و تسلّط الغير، و عدم قرار الملك، فلا تجب الزكاة في المغصوب، و لا الضالّ، و لا المجحود بغير بيّنة، و لا المسروق، و لا المدفون مع جهل موضعه عند علمائنا أجمع،»

آقای منتظری عبارتی دارند من عبارتشان را می‌خوانم بحثش برای فردا باشد. ایشان می‌گوید: «و لعل المتبادر من منع التصرف المنع الشرعي كما في المرهون و الموقوف و المنذور التصدق به و من تسلط الغير المنع الخارجي و من عدم القرار مثل الموهوب قبل القبض و نحوه و لكن الأمثلة كلها من قبيل المنع الخارجي و الاجماع أيضا عليها لا على عنوان التمكن.»

این عبارت را ملاحظه بفرمایید هم عبارت چی می‌خواهد بگوید و امثال اینها این را فردا ان شاء الله در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. عبارت داخل کروشه در نسخه عروه نرم افزار جامع فقه ۲.۵ هست ولی استاد بیان نمی‌کنند. [↑](#footnote-ref-1)